

در ستایش ایستادگی:
به زندانیان و همه آنانی که آزادی را معنا کردند



بهروز ورزنده

نمی‌دانم نامت چیست،
نمی‌دانم در کدام گوشه‌ی جهان، زیر کدام سقفِ سیمانی یا آسمانِ آزاد،
در بند تن‌ات هستی یا اندیشه‌ات.
اما می‌دانم ایستاده‌ای،

می‌دانم که وقتی جهان با دروغ و تهدید آغشته می‌شود، تو لب فرو نمی‌بندی،
می‌دانم که صدایت، حتی اگر خرد شود، هرگز به زمزمه‌ای سازش کارانه بدل نخواهد شد.

ای انسانِ استوار، ای کسی که نانِ راحت را به بهای خاموشی نمی‌خوری،
تو را نمی‌ستایم از سر شوقی لحظه‌ای، تو را گرامی می‌دارم به رسم آگاهی.
زیرا فهمیده‌ای که سکوت، اگر آگاهانه باشد، خیانت است.
زیرا فهمیده‌ای که ترس، اگر به عادت بدل شود، ریشه‌ی وجدان را می‌خشکاند.

تو را نه از آنرو گرامی می‌دارم که قربانی شده‌ای،
بلکه از آنرو که در برابر ستم سکوت نکردی.
زیرا می‌دانستی سکوت، اگر از روی ترس یا عادت باشد،
می‌تواند همان کاری را کند که دشنه‌ی جلاد؛
و تو، هیچگاه در نقشِ جلادِ خاموش فرو نرفتی.

آری در جهانی که «فرهیختگی»، جرم است، «صداقت» خطر،
و «حقیقت» بهای سنگینی دارد،
تو به راهی رفته‌ای که بسیاری فقط آرزویش را دارند.
نه با مشقت، که با معنا
نه با نفرت، که با نور.

تو ثابت کردی که آزادی، فقط گشودنِ درها نیست؛
بلکه فراموش نکردنِ دردی‌ست که انسان را انسان می‌کند.
تو به ما آموختی که دانشگاه، اگر سنگر حقیقت نباشد، زندانی‌ست با نامی فریبنده.
که خانه، اگر در آن نتوانی آزادانه سخن بگویی سقفی‌ست بی‌روح.
که وطن، اگر جایی برای شرافت نداشته باشد، فقط خاک است، نه زیستگاه جان.

تو با شانه‌های خسته‌ات، بار پرسشی را به دوش کشیده‌ای که دیگران از آن گریختند:
چگونه می‌توان انسان ماند، بی‌آنکه زانو زد؟
چگونه می‌توان زیست، بی‌آنکه کرامت را وا گذاشت؟

ای اهل مقاومت،
تو از آنانی نیستی که در بحران، سکوت را معادل عقلانیت می‌فهمند.
تو از آنانی نیستی که به بهای امنیت، چشم بر حقیقت ببندند.
تو از آنانی هستی که «عشق به مردم» را «با وفاداری به قدرت» اشتباه نگرفتند.

تو گواهی که می‌توان زیبا بود، بی‌آنکه فریب داد؛
می‌توان دانا بود، بی‌آنکه خود را فروخت؛
می‌توان در بند بود، اما آزادتر از هزاران رها.

ما، که بیرون این دیوارها نفس می‌کشیم،

وظیفه داریم صدای تو باشیم،
نه فقط صدای تو، که صدای هر انسان خفته‌ای که روزی می‌خواست بیدار بماند،
اما تنها ماند.

تو تنها نیستی.
هر جا که واژه‌ای از حق جاری می‌شود، تو آنجایی.
هر جا که کودکی به پرسش برخیزد، تو آنجایی.
هر جا که زنی برای کرامت‌اش فریاد بزند، تو آنجایی.
و هر جا که مردی، در برابر زور سر خم نکند، تو آنجایی.

ما با نام تو،
نه فقط از تو،
که از همه‌ی آدمهای ایستاده یاد می‌کنیم.
از آنها که هنوز باور دارند:
آزادی، امتیاز نیست — فضیلت است.
و حقیقت، اگرچه زخمی‌ست، اما نمی‌میرد.

باشد که روزی، وقتی فرزندان مان از ما پرسند:
در زمانه‌ی سکوت، شما چه کردید؟
بتوانیم بگوییم:
کنار آنان ایستادیم، که ایستاده بودند.

بهر روز ورزنده